

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

اشعار لاهوتی
فرستنده: جاوید
۲۱ جولای ۲۰۲۱

شرمساری عاشق

به راه عشق، جان و دین و دل را همسفر بردم دل و دین قتل و غارت شد، فقط جانی به در بردم
به میدانی که از یک تیر، رستم باز می گردد من دیوانه آنجا چشم و دل را بی سپر بردم
ز بی چیزی میان عشقبازان مُردم از خجلت که جانان رونما می خواست، نام از جان و سر بردم!
مرا راند و به شوخی گفت، کز هستی خود چیزی به همراه بردی آخر؟ گفتم آری، خبر بردم!
گواه از بهر صدق عشق من می خواست چشم او به پیشش، زود یک دامن پر از لخت جگر بردم
به تیغ می زد و من، تا نگرده رنجه بازویش به هر ضربت که می زد، سینه و سر پیشتر بردم!
به پیش غمزه اش دلتنگی از کار قضا کردم ز غفلت، نزد مادر شکوه از کار پسر بردم!
دلم عمریست با چشمان او خو کرده، لاهوتی تحمل را ببین، من با اجل عمری به سر بردم!

اسلامبول، اپریل ۱۹۱۸